

بازشناسی پیوندهای سیاسی و اتمی دو کشور بزرگ انگلوساکسون

www.csr.ir

ریشه «روابط خاص»

بین انگلستان و آمریکا

دکتر علیرضا موسوی زاده

هر یک از دو جنگ جهانی تأثیر متفاوتی بر روی امپراتوری بریتانیا داشتند. جنگ جهانی اول به رشد امپراتوری بریتانیا کمک کرد. این رشد به دلیل شکست دشمنان بریتانیا در جنگ بود، و نیز آنکه سرزمینهای تحت کنترل آنها به این امپراتوری پیوستند، همچنین روابط بریتانیا با سرزمینهای امپراتوری اش امتحان خود را در جنگ پس داد، و آن کمکهای بزرگی بودند که ملل امپراتوری در جنگ به بریتانیا ارائه دادند. تنها مستعمرات سفیدپوست دو و نیم میلیون سرباز فرستادند که با پنج میلیون سرباز بریتانیایی دوش به دوش هم در جنگ شرکت داشته باشند.

قدرت بریتانیا نبود، آن قدرت بلکه به خاطر همکاری مستعمرات سفیدپوست و غیرسفیدپوست در جنگ جهانی اول بود. در حقیقت، کمیته کابینه مربوط به همکاری دفاعی نام «کمیته دفاع امپراتوری» را به خود گرفته بود. بعد از جنگ جهانی اول، بیشتر از یک چهارم مساحت کره زمین و یک چهارم جمعیت جهان تحت فرمان امپراتوری بریتانیا پوشش یافته بودند، برخلاف زمان شروع قرن بیستم تا جنگ ۱۸-۱۹۱۴، که امپراتوری بریتانیا تنها یک پنجم را تحت فرمان داشت.

تأثیر جنگ جهانی دوم، از طرف دیگر، نقطه عطفی در تاریخ امپراتوری بریتانیا بود. بریتانیا، همراه با امپراتوری خود از جنگ ۴۵-۱۹۳۹ فقط در نتیجه، قدرت امپراتوری «بریتانیا» فقط



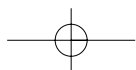
جهانی اول روحیه ملی‌گرایی در مستعمرات سفیدپوست و هند را تشدید کرد. شدت ملی‌گرایی در مستعمرات سفیدپوست بعد از جنگ ۱۸-۱۹۱۴ بالاخره باعث به وجود آمدن قانون وست‌مینستر (The Statute of Westminster) شد. در نتیجه این قانون در سال ۱۹۳۱، استقلال کامل مستعمرات سفیدپوست رسمی شد و بازار مشترک‌المنافع بریتانیا تشکیل شد، و این کشورهای جدید تصمیم گرفتند که روابط خود را با بریتانیا حفظ نمایند.

اضافه بر این، به غیر از پیشرفت اقتصادی و تکنولوژیک که در قرون نوزدهم و بیستم در مستعمرات سفیدپوست انجام شده بود و باعث ایجاد فشارهای سیاسی و اقتصادی بر روی بریتانیا شده بود، همزمان رقابتهای سیاسی و اقتصادی از طرف آلمان، ژاپن، روسیه و ایالات متحده هم آغاز شد، هر چند که رقابت اصلی از طرف ایالات متحده بود. صنعت ایالات متحده در زمان بین‌دو جنگ به طور مداوم و هر چه سریع‌تر گسترش می‌یافت، و بنابراین این کشور در جستجوی بازار در اقصاءنقاط جهان بود. در نتیجه آمریکا به طور اجتناب‌ناپذیری با منافع اقتصادی امپراتوری بریتانیا برخورد کرد که این منافع همان‌طور که قبلاً گفته شد، از قبل از داخل امپراتوری مورد تهدید قرار گرفته بود.

نتیجه آنکه در اثر فشارهای قبل از جنگ جهانی دوم و رشد رقابتهای سیاسی و اقتصادی خارجی به خصوص از طرف ایالات متحده آمریکا، بریتانیا از شرایط نامطلوب‌تری برخوردار

نجات پیدا کرد، ولی با بهای بسیار سنگین. زمان بعد از جنگ جهانی دوم دنیای جدید و متغیر با خواسته‌ها و فشارها روی بریتانیا از سمتهای مختلف بود. با اینکه امپراتوری بریتانیا بعد از جنگ جهانی اول رشد زیادی کرد و در مقابل آلمان برنده ظاهر شد، ولی یک ششم ثروت خود را در آن جنگ از دست داد. از طرف دیگر ایالات متحده نه تنها یک کشور اعتبار دهنده شد، بلکه به عنوان یک ملت، تولیدکننده نصف کالاهای جهان گردید. به علاوه، گرچه ملل امپراتوری در زمان جنگ اول جهانی همکاری بسیار محکمی را نسبت به بریتانیا نشان دادند، برای مدتها، در واقع از اواخر قرن نوزدهم، بین آنها حرکتی به سوی استقلال سیاسی و اقتصادی در جریان بود، به خصوص استرالیا، نیوزیلند، کانادا و آفریقای جنوبی. این امر در اثر توسعه اقتصادی این مناطق بود که نهایتاً هم باعث شد بریتانیا در اواخر قرن نوزدهم به آنها کنترل قانونی بر امور داخلی‌شان، مانند مسائل مالی و تجاری بدهد. بعد از به دست آوردن کنترل بر امور داخلی خود، مستعمرات سفیدپوست درخواست کنترل بر امور خارجی خود را مطرح کردند. همچنین، از همان اواخر قرن نوزدهم، هند هم خواستار خودگردانی شده بود؛ اول در امور داخلی خود و سپس در امور خارجی، ولی نه به آن اندازه که استرالیا، کانادا، ایرلند، نیوزیلند و آفریقای جنوبی تقاضا کرده بودند. درخواست هند آن بود که با این کشور می‌بایست مانند مستعمرات سفیدپوست رفتار شود. جنگ

۵۴



بود که در یک جنگ دیگر جهانی شرکت کند. بعد از جنگ ۱۹۳۹-۴۵ با اینکه دشمن یک بار دیگر شکست خورد، بریتانیا یک چهارم از ثروت خود را که از جنگ جهانی اول باقی مانده بود از دست داد. اضافه بر این، جنگ خرابی سنگینی در بریتانیا به وجود آورده بود، بنابراین برنامه بازسازی گسترده‌ای لازم می‌نمود، به اضافه اینکه، بعد از سال ۱۹۴۱ ایالات متحده و اتحاد شوروی به تدریج به عنوان دو ابرقدرت جدید ظاهر شدند و آمریکا هم در این زمان از سلاح اتمی برخوردار بود. گرچه بریتانیا در این زمان دارای تکنولوژی ساخت چنین اسلحه‌ای برای خود بود، ولی با در نظر گرفتن فشارهای اقتصادی نمی‌توانست از عهده رقابت با ابرقدرتها برآید. نخبگان سیاسی بریتانیا در این زمان با یک سلسله فاکتورها روبرو شدند: اول و مهم‌تر از همه، آمریکاها مستعمره‌گرایی را تأیید نمی‌کردند، آنان بر این باور بودند که برای دموکراسی و آزادی جنگیده‌اند و هیچ دلیلی برای ادامه مستعمره‌گرایی که خودشان حدود دو بیست سال قبل قربانی آن بودند و آن را مردود شمردند نمی‌دیدند. همچنین تبلیغات سوسیالیستی که از اتحاد شوروی پراکنده می‌شد، استثمار و سرکوب سیستم مستعمره‌گرایی را هدف قرار داده بود. بنابراین نخبگان سیاسی بریتانیا مجبور بودند که دنبال راه حلی برای حفظ منافع بریتانیا باشند. در جهانی که بعد از ۱۹۴۵ ظاهر شد، بریتانیا قادر نبود که تدارکی برای دفاع مؤثر از منافع امپراتوری ببیند، در نتیجه منافع

این کشور به آسانی می‌توانست زیر نفوذ اتحاد شوروی و یا ایالات متحده قرار گیرد. برای دفاع، حفظ شهرت، روش زندگی، فرهنگ، پایگاههای استراتژیک، سرمایه‌گذاریهای تجاری و نفوذ دیپلماتیکی که عمدتاً نقش جهانی بریتانیا بر روی آن بنا شده بود، نخبگان سیاسی بریتانیا سیاستی را در پیش گرفتند که براساس سیستم کنترل کردن خنثی، پایه‌گذاری شده بود. تصمیم‌گیرندگان امپراتوری در لندن بعد از جنگ جهانی دوم، در یک روند سریع و منظم، اعطای استقلال سیاسی به ملل امپراتوری را آغاز کردند که شروع آن با هند بود (سال ۱۹۴۷) و تا سال ۱۹۶۳ تقریباً تکمیل شد، ولی مستعمرات سابق تشویق شدند که در این جهان متغیر و خطرناک روابط و تماسهای قدیم را حفظ کنند. متقاعد ساختن نخبگان سیاسی این کشورها باعث شد که اغلب مستعمرات سابق حفظ روابط تاریخی با بریتانیا را بپذیرند. تصمیم برای حفظ روابط نزدیک با بریتانیا در عمل با ادغام آنها در بازار مشترک المنافع بریتانیا صورت گرفت که تا آن زمان اعضایش فقط مستعمرات سابق سفیدپوست بودند. ادغام ملل و دولتهای تازه استقلال یافته (مستعمرات قدیم) بعد از ۱۹۴۵ در آفریقا و آسیا در بازار مشترک المنافع بریتانیا، باعث شد که این نهاد جدید چندنژادی به یک بازار مشترک المنافع مدرن تبدیل شود.

حفظ روابط تاریخی مستعمرات سابق با بریتانیاییکی از پیروزیهای دولت کارگری ۱۹۴۵-۵۱ و به خصوص ارنست بوین، وزیر امور خارجه

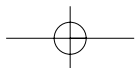


سرمایه‌گذاری نشانه حسن نیت سیاسی و اقتصادی بود. هدف از این عمل صرفاً تأمین منافع اقتصادی آینده نبود، بلکه در چارچوب وابستگی‌هایی بود که هنوز ادامه داشت. بین تمام اعضای بازار مشترک‌المنافع یک وابستگی فرهنگی مستمر به بریتانیا وجود دارد و آن استفاده از زبان انگلیسی می‌باشد. در دهه ۶۰ میلادی حدود سیصد میلیون نفر به زبان انگلیسی به عنوان زبان نخست خود صحبت می‌کردند، و حدود ششصد میلیون نفر این زبان را می‌توانستند تا حدی مورد استفاده قرار دهند و آن را درک نمایند. انگلیسی، زبان جهانی شده بود و در تجارت، دیپلماسی، علم، هوانوردی، ورزش و دانش مورد استفاده قرار می‌گرفت. همچنین به خاطر حضور ایالات متحده آمریکا به عنوان یک قدرت اصلی در صحنه جهانی، زبان انگلیسی در مطبوعات، رسانه‌های گروهی و سینما بیشتر گسترش یافت.

بنگاه توسعه بازار مشترک‌المنافع، همتای بریتانیایی طرح مارشال که برای بازار مشترک‌المنافع در نظر گرفته شده بود، بر ملاحظات بسیار قوی و حساس مبتنی بود؛ هدف، این بود که نقش تجاری و مالی بریتانیا در مستعمرات سابق حفظ شود و در نتیجه موقعیت اقتصادی و سیاسی بریتانیا به عنوان یک قدرت جهانی حفظ گردد. در این زمان، دولت کارگری قاطعانه بر این باور بود که موقعیت بریتانیا به عنوان یک قدرت جهانی باید حفظ شود، و بنابراین این دولت توانست گرایش سوسیالیستی

آن دولت، بود. در سال ۱۹۵۰ در اولین گردهمایی وزرای امور خارجه بازار مشترک‌المنافع در کلمبو، پایتخت سریلانکا، ارنست بوین موفق شد که گرایش سوسیالیستی و ضد مستعمره‌گرایی حزب کارگر را با ملی‌گرایی بریتانیایی از طریق مفهوم و واقعیت بازار مشترک‌المنافع ادغام نماید. بوین همیشه بر این باور بود که امپراتوری بریتانیا موجب خوشبختی مستعمراتش می‌شود، در نتیجه او در سال ۱۹۵۰ در کلمبو تعهد خود را با تشکیل موفقیت‌آمیز «طرح کلمبو» به اجرا گذاشت. بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی مستعمرات سابق از طریق برنامه کمک‌های بریتانیا باعث شد که این مستعمرات از طریق بازار مشترک‌المنافع مدرن که کمک‌های مادی به همراه می‌آورد روابط زمان گذشته را حفظ نمایند. طرح کلمبو برای مستعمرات سابق بسیار جذاب به شمار می‌آمد، زیرا نه تنها موجب دریافت کمک‌های اقتصادی می‌شد، بلکه همزمان باعث می‌شد که احساس کنند که امپراتوری بریتانیا قبلاً هم برای آنها رفاه و خوشبختی آورده بود. بیست سال بعد، کمک‌های بریتانیا به مستعمرات سابق به حدود ۵۰۰ میلیون پوند رسید که بیشتر این مبلغ صرف مخابرات، آموزش و توسعه کشاورزی شد (به ترتیب ۷۸ میلیون پوند، ۷۲ میلیون پوند و ۶۰ میلیون پوند). از یک رشته کمک‌های انجام گرفته هم مانند ساختن جاده در نیجریه، آمایش زمین در کنیا، ساختن فرودگاه در هند غربی و ساختن پایتخت جدید در هندوراس بریتانیا می‌توان نام برد. این

۵۶



خود را با سیاستهای حزب محافظه کار بریتانیا که آشکارا از سیاستهای امپریالیستی و گسترش امپراتوری بریتانیا حمایت می کرد ادغام کند. این امر به خاطر آن بود که دیدگاه حزب کارگر نسبت به حفظ منافع بریتانیا در زمانی که در قدرت بود، با دیدگاه آن دسته از افراد حزب محافظه کار که به چرچیل نزدیک بودند همسویی داشت.

در نتیجه، تمایلات امپریالیستی حزب محافظه کار با دکترین قیمومت حزب کارگر ادغام گردید. دولت کارگری، و به خصوص بوین در سال ۱۹۴۶، با قاطعیت بر این باور بودند که زوال امپراتوری بریتانیا باعث می شود که سطح زندگی در بریتانیا و مستعمراتش به سرعت پایین رود، بنابراین وی می گفت که آمادگی اینکه امپراتوری بریتانیا از بین برود را ندارد. در نتیجه روند اعطای استقلال به مستعمرات و به وجود آمدن بازار مشترک المنافع، نفوذ کمونیزم سد شد و راه دیگر دولتهای غربی برای ورود به مستعمرات سابق جهت دستیابی به منافع جدید اقتصادی بسته شد. از آنجایی که حزب محافظه کار با سیاست دولت کارگری ۱۹۴۵-۵۱ در مورد اعطای استقلال به مستعمرات موافق بود، دولت محافظه کار و رهبران آن نیز بین ۱۹۵۱-۶۳ به راه دولت کارگری ادامه دادند و به دنباله روی از سیاست اعطای استقلال پرداختند.

شاید ذکر این نکته مناسب باشد که نخبگان سیاسی حزب محافظه کار و حزب کارگر، در

گذشته، دارای وجوه مشترکی بودند، و از طریق سیستم تحصیلاتی و سرگذشت زندگی مشابه، دیدگاهها و تلقیهای مشترک در جهت حفظ منافع بریتانیا، و در این مورد یعنی روند اعطای استقلال به مستعمرات امپراتوری بین سالهای ۱۹۴۵-۶۳ پیدا می کردند.

دولت محافظه کار بین سالهای ۱۹۵۱-۶۳ آفریقا را داشت که باید به آن سر و سامان می داد. کنیا و اوگاندا دشوارترین مواردی بودند که محافظه کارها در زمان صدارت خود با مشکلات آنها دست و پنجه نرم کردند. اما فرانسویها راه دیگری را برای حفظ منافع خود در پیش گرفتند. و به طور علنی به مقابله نظامی دست زدند؛ یعنی راهی که بریتانیا قبلاً در مقابل جدایی طلبان در آمریکا در پیش گرفته و البته به تأسیس ایالات متحده آمریکا ختم شده بود. فرانسویها خود را درگیر جنگهای طولانی در آفریقای شمالی (الجزایر) و آسیا (هند و چین فرانسه) کردند، اما همه این جنگها احساس تنفر نسبت به فرانسه را دامن زد. در واقع، دولتهایی که برای حفظ کنترل، تنها به قدرت نظامی تکیه می کنند خود را در شرایط نامطلوبی قرار می دهند. پروفوسور کریک می گوید: «شاید تمام دولتها به مقداری قابلیت زور یا خشونت نیاز دارند، اما شاید هیچ دولتی نتواند در طول زمان، در لحظه های مشخصی، فارغ از دفاع و حمله بماند، بدون آنکه به طریقی رفتار خود را مشروع سازد.»^(۱)

در نتیجه وسعت، جمعیت و خصوصاً ثروت منابع طبیعی، ایالات متحده بعد از جنگ جهانی



بریتانیا می‌تواند از مزایای روابط نزدیک با ایالات متحده آمریکا استفاده کند. دیدگاه سسیل که اتحاد با آمریکا بود، با اینکه همچون چرچیل از واژه‌ای استفاده نکرد، براساس مفهوم «زبان و میراث مشترک» بنا شده بود.

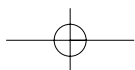
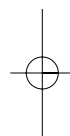
در حال، همان طوری که بریتانیا نهاد بازار مشترک المنافع را به عنوان راهی برای حفظ وابستگیها به امپراتوری در شرایط و زمانی که آمریکا روند اعطای استقلال را تشویق می‌کرد، به وجود آورد، طبیعی است که یک ناظر باور کند که نخبگان سیاسی بریتانیا به آمریکا به دید ابرقدرت جدیدی نگاه می‌کردند که هنوز به بلوغ نرسیده است و فقط یک چیز با بریتانیا مشترک دارد و آن دفاع در مقابل کمونیزم است. بوین، وزیر امور خارجه بریتانیا، فعالانه طرفدار درگیر کردن آمریکا در دفاع در مقابل تجاوز کمونیزم بود. گرچه بریتانیا می‌بایست آمریکا را در نقش رهبری می‌پذیرفت، ولی بریتانیا ابتدا موفق به شکل‌دهی ناتو شد تا از این طریق منافع این کشور حفظ شود و آمریکا براساس معاهداتی چند حوزه نفوذ بریتانیا را مورد حمایت قرار دهد.

تا سال ۱۹۶۳ وقتی که مک‌میلان قدرت را از دست داد، بریتانیا توانست برای دفاع از جهان آزاد در مقابل نفوذ کمونیستها، با ایالات متحده آمریکا به طور موفقیت آمیزی کنار بیاید. با در نظر گرفتن منافع خود، بریتانیا پایگاههایش را که در زمان اعطای استقلال به مستعمرات در مناطقی مانند عدن، قبرس، جبل الطارق، هنگ کنگ و

دوم قوی تر از بریتانیا ظاهر شد. در واقع، گوی قدرت به دست آمریکا افتاد، بدون آنکه نیازی به اعمال زور باشد. از طرف دیگر، نخبگان سیاسی بریتانیا که در کابینه جنگ در زمان جنگ جهانی دوم با هم کار کرده بودند، با یکدیگر در مورد بالزوم حفظ قدرت و منافع بریتانیا بعد از جنگ جهانی دوم توافق داشتند.

از این رو، هم حزب کارگر و هم حزب محافظه کار، بر این باور بودند که اتحاد با ایالات متحده لازم است. این امر به خصوص در اثر ترس از تهدید کمونیزم تشدید شد بعد از تصمیم در مورد اعطای استقلال به مستعمرات، هم دولت کارگری ۵۱-۱۹۴۵ و هم دولت‌های محافظه کار ۵۵-۱۹۵۱، ۵۷-۱۹۵۵ و ۶۳-۱۹۵۷ در پی درگیر کردن آمریکاییها در دفاع از اروپای غربی و بریتانیا در مقابل تهدید شوروی شدند. همچنین باید این نکته را در نظر گرفت که بعد از جنگ جهانی دوم، مفهوم «زبان و میراث مشترک» یا «روابط خاص» را برای اولین بار چرچیل در نطقی در فولتون در (ایالت میسوری) به زبان آورد. واژه «روابط خاص» در واقع ابزار دیپلماسی برای بارکشیدن از یک قدرت در حال طلوع، بی تجربه و عظیم در جهت تحقق اهداف بریتانیا بود. گرچه چرچیل اولین کسی بود که از واژه «روابط خاص» استفاده کرد، این امر از زمان جنگ جهانی اول هدف سیاست خارجی بریتانیا شده بود؛ برای مثال، لرد سسیل در سال ۱۹۱۷ به همکاران کابینه‌ای خود گفت اینک که ایالات متحده آمریکا علاقه مند به امور اروپا و بین‌الملل می‌باشد،

۵۸



سنگاپور حفظ کرده بود، با آمریکا جهت بهره‌برداری از امکانات ناتو و نیز سایر معاهدات منطقه‌ای سهمیم شد (در جنوب آسیا سیتو، و در خاورمیانه سنتو).

سومین سیاست پس از انگلیس نخست‌وزیری مک‌میلان، سرانجام موفق شد.

اولین سیاست، اعطای استقلال و به وجود آوردن بازار مشترک المنافع جدید بود، و دومی پی‌ریزی «روابط خاص» با ایالات متحده آمریکا و اینک سومین سیاست، ورود به بازار مشترک اروپا بود. می‌توان گفت که پایه‌ای که در سالهای ۶۳-۱۹۴۵ ریخته شد امتحان خود را به خوبی پس داد.

این تحولات مطمئناً نشان‌دهنده کنار آمدنهای مهم و دستاوردهای نخبگان سیاسی بریتانیا است که جایگاه آنان را محکم ساخت.

طبق گفته پروفیسور زیمرمن، «این امر نباید به دید فروپاشی امپراتوری بریتانیا نگریسته شود، یا از دست دادن قدرت یا پرستیژ، بلکه باید به عنوان یک بازنگری و دوباره‌سازی در نظر گرفته شود».^(۲)

به نظر وی، «امپریالیزم بریتانیا باید خود را با شرایط جدید تطبیق دهد. در هر حال از این به بعد واژه «بریتانیایی» دیگر نمی‌تواند راجع به نژاد خاصی سخن بگوید، به ملیت خاصی ربط داده شود، یا به سرزمین خاصی عطف شود و برتری سفیدها را نمی‌توان مطرح شود، با اینکه برای انگلوساکسونها مشکل است که زیر بار نژاد لاتین بروند».^(۳) به عقیده زیمرمن، دیگر «ملت و

دولت واژه‌های صحیحی نیستند. از طرف دیگر، نهضت خودمختاری طلبانه که ما در چارچوب امپراتوری مشاهده می‌نماییم غیرقابل اجتناب است».^(۴) به گفته گوردون واکر، وزیر روابط بازار مشترک المنافع در زمان دولت کارگری (۱۹۴۵) و وزیر خارجه در سالهای ۶۵-۱۹۶۴:

«یک امکان این است که ملی‌گرایی آسیا در مقابل غرب صاف آرایی کرده باشد. این امر، من فکرمی کنم، بزرگ‌ترین فاجعه‌ای است که جهان با آن روبرو می‌باشد و برای یکی دو قرن آینده مشکلات زیادی را دربر خواهد داشت. من فکر می‌کنم که بازار مشترک المنافع، که شامل بزرگ‌ترین ملل آسیا و غربی می‌شود، بزرگ‌ترین امید جهان است؛ آسیا و غرب دوستی و همکاری، به جای خشونت و شک به وجود می‌آورند. این، آن‌طور که می‌بینیم، وظیفه‌ای است که تاریخ به بازار مشترک المنافع بریتانیا محول کرده است. هیچ نیروی دیگر در جهان نمی‌باشد که به اندازه بازار مشترک المنافع بریتانیا مفید باشد».^(۵)

پروفیسور هادسون، از دانشگاه آکسفورد، بعد از جنگ جهانی دوم بازار مشترک المنافع را به عنوان «چهارمین امپراتوری بریتانیا» تعریف نمود. «این تعبیر به دنباله تعبیر سومین امپراتوری بریتانیای پروفیسور آلفرد زیمرمن بود».^(۶) که در سال ۱۹۲۰ این واژه را به کار برده بود. پروفیسور زیمرمن تاریخ امپراتوری بریتانیا را به سه دوره



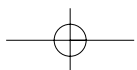
قدرت بیشتری می‌باشد تا یک دولت متوسط. ایالات متحده و اتحاد شوروی تنها دولتهایی از زمان جنگ دوم جهانی هستند که قادرند یک جنگ کامل را انجام بدهند، و تمام سلاحهای مدرن در آن به کار رفته باشد.^(۷) طبق تخمینها، شش بمب هیدروژن با حداکثر قابلیت تخریب می‌توانند زندگی را در مجمع‌الجزایر بریتانیا از بین ببرند. حمله مشابهی توسط یکی از آن دو ابرقدرت علیه هر کشور دیگری می‌تواند تأثیر مشابهی داشته باشد.

بنابراین، ترس بریتانیا از تهدید کمونیزم نسبت به آن کشور و کمبود مالی برای دفاع مؤثر در پی بحران اقتصادی آن کشور بعد از جنگ دوم جهانی، باعث شد که بریتانیا دنبال اتحاد با ایالات متحده آمریکا برود. به عنوان مقابله با سیاست توسعه طلبانه اتحاد شوروی، دولت کارگری ۵۱-۱۹۴۵ و دولت‌های محافظه کار بین ۱۹۶۳ و ۱۹۵۱ دارای همین دیدگاه بودند. آتلی، بوین و چرچیل با یکدیگر در کابینه جنگ جهانی دوم کار کرده بودند. وقتی آتلی نخست‌وزیر دولت کارگری بعد از جنگ جهانی دوم بود، وزیر خارجه وی، ارنست بوین، مصمم بود که آمریکاییها را در دفاع از اروپای غربی و به خصوص بریتانیا درگیر کند. مانند بوین، چرچیل وقتی که در سال ۱۹۴۰ نخست‌وزیر کابینه جنگ بود، سعی می‌کرد که آمریکاییها از بریتانیا و بازار مشترک‌المنافع در مقابل دشمن دفاع کنند. بنابراین، هر سه نفر در رابطه با سیاست دفاعی بریتانیا، با یکدیگر در توافق بودند.

تقسیم کرده بود: نخست، دوره گسترش در سرزمینهای متعدد بود که تا سالهای ۱۷۷۶-۱۷۸۳ کشیده شد. دوم، از جنگ استقلال آمریکا تا جنگ جهانی اول، که دوران ساخت امپراتوری جدید براساس قدرت دریایی و تجارت بود، در این دوره کشورهای مستعمره خودمختاری داخلی پیدا کردند، ولی از لحاظ سیاسی به کشور مادامتکی ماندند. بعد از جنگ جهانی اول دوره سوم شروع شد که بازار مشترک‌المنافع بریتانیا تکامل یافت. (زمانی که هندوستان هم به آن پیوست، بازار مشترک‌المنافع بریتانیا تبدیل به بازار مشترک‌المنافع مدرن گردید). وقتی هندوستان به عنوان یک کشور غیرسفیدپوست به بازار مشترک پیوست، دوره «امپراتوری چهارم بریتانیا» به گفته پروفیسور هادسن، آغاز شد زیرا در این مقطع بازار مشترک‌المنافع بریتانیا تبدیل به بازار مشترک‌المنافع مدرن گردید.

سیاست دفاعی: «روابط خاص» اتمی انگلستان و آمریکا

طبق گفته اف. اس. نورتج، «در یک جامعه متمدن، تقریباً همه به جز میلیونرها خود را طبقه متوسط می‌دانند. به همین طریق، در روابط بین‌الملل، دولت‌های میلیونر یا ابرقدرتها به آسانی تمایزپذیر هستند، به خصوص دو تای آنها، ایالات متحده و اتحاد شوروی، در صورتی که دولت‌های دیگر، به جز آنهایی که وضعشان واقعاً بد است مانند گامبیا و فیجی، تمایل دارند خود را در رده متوسط ببینند. یک ابرقدرت دارای



زمانی که دولت محافظه‌کار در سال ۱۹۵۱ روی کار آمد، مخارج دفاعی در حال افزایش بود و اقتصاد بریتانیا دیگر از عهده آن بر نمی‌آمد، اما چرچیل توجه زیادی نسبت به موضوع دفاع داشت. بمب هیدروژنی در آمریکا در سال ۱۹۵۲ امتحان شده بود، و شوروی هم در سال ۱۹۵۳ بمب هیدروژنی خود را آزمایش کرد. چرچیل به رئیس دفتر خود، جک کلویل، گفت: «فاصله ما از بمب اتم همانقدر است که فاصله بمب اتم از تیروکمان».^(۸) چرچیل متقاعد شده بود که بمب هیدروژن که حالا روسیه هم در اختیار داشت، وضعیت را بدتر کرده است. وقتی چرچیل دیگر در قدرت نبود، سعی کرد که ارتباط تازه‌ای میان بریتانیا و ایالات متحده آمریکا ایجاد کند و اتحاد جدیدی به وجود آورد. چرچیل در جریان یک مسافرت خصوصی به ایالات متحده در ماه مارس ۱۹۴۶، گفت: «از استتین در دریای بالتیک تا تریست در دریای آدریاتیک پرده آهنینی در پهنه اروپا فرود آمده است».^(۹) منظور چرچیل آن بود که تنها غرب می‌تواند به توسعه طلبی شوروی پاسخ بدهد. چرچیل در نطق خود ایده «روابط خاص» بین بازار مشترک المنافع بریتانیا و امپراتوری بریتانیا و ایالات متحده را مطرح کرد: «وابستگی برادرانه نه تنها احتیاج به دوستی و درک متقابل بین دو سیستم نزدیک به هم ما دارد، بلکه روابط تنگاتنگ مداوم بین مشاوران نظامی ما، تشخیص دشمن مشترک، داشتن سلاحهای مشابه، مراوده نظامی و نیز لازم است».^(۱۰) چرچیل پیشنهاد تأسیس پایگاههای

مشترک، سلاحها و منابع مشترک را به ایالات متحده کرد. چرچیل گفت که «روابط خاص»، یعنی «بریتانیا و ایالات متحده بتواند از امکانات موجود جهت تأمین امنیت هر دو طرف استفاده نمایند. این امکانات شامل استفاده از پایگاههای دریایی و هوایی دو طرف می‌باشد که در اختیار دو کشور در هر کجای جهان قرار دارند. این امر قابلیت تحرک نیروی دریایی و هوایی آمریکا را دو برابر می‌کند. همچنین باعث گسترش قوای امپراتوری بریتانیا می‌شود و نتیجه نهایی مزایای مالی و صرفه جویی برای هر دو کشور ایالات متحده آمریکا و بریتانیای می‌باشد».^(۱۱) عکس العمل آمریکا به نطق چرچیل برخلاف انتظار وی مشتاقانه نبود.

رشد احزاب کمونیست در فرانسه و ایتالیا و عدم عقب‌نشینی اتحاد شوروی از شمال ایران باعث شد که آمریکاییها به فکر اتخاذ سیاست مقتدرانه تری در مقابل اتحاد شوروی بیفتند. در سال ۱۹۵۳، زمانی که چرچیل مجدداً به قدرت برگشت، با انرژی و اشتیاق هر چه بیشتر پیگیر سیاست «روابط خاص» با آمریکا شد و در یک نامه به رئیس جمهور آمریکا، آیزنهاور، نوشت: «امید من برای آینده در اتحاد جهان انگلیسی زبان می‌باشد. اگر این امید به حقیقت بپیوندد همه ما خوشبخت خواهیم بود، به غیر از این هیچ کس مطمئن نخواهد بود که در آینده چه خواهد شد».^(۱۲)

در این زمان چرچیل سکتی مغزی کرد و در نتیجه آنتونی ایدن راهبری دیپلماسی را به دست گرفت. ایدن، با اینکه همکاری بریتانیا و



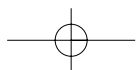
خلیج فارس از این راه حمل می‌شد. از سوی دیگر منطقه کانال سوئز هنوز، در دهه ۱۹۵۰، برای حضور نظامی بریتانیا در شرق مدیترانه مهم بود. از طرف دیگر آمریکا بعد از ملی شدن نفت در ایران قدرت مسلط در خلیج فارس شده بود، و بنابراین ایدن دیگر در این مورد خواستار دخالت آمریکا نبود، زیرا نمی‌خواست شرایطی پیش آید که منجر به نفوذ بیشتر آمریکا در منطقه گردد، و باعث تضعیف موقعیت بریتانیا شود. در نتیجه، ایدن با آمریکاییها مشورت نکرد و بریتانیا به طور مستقل عمل کرد. در سال ۱۹۵۵ ایدن به کابینه خود گفته بود:

«منافع ما در خاورمیانه از ایالات متحده بیشتر می‌باشد، زیرا تکیه ما به نفت خاورمیانه، و تجربه ما در منطقه بیشتر از آمریکاست. بنابراین ما نباید به خودمان اجازه بدهیم که به خاطر سیاست آمریکا محدود شویم. ما باید با در نظر گرفتن منافع خود در خاورمیانه هزینه سیاستهای خود را خودمان تأمین کنیم و تا آنجایی که می‌توانیم آمریکاییها را تشویق به حمایت از آن سیاستها بنماییم.»^(۱۴)

این حرکت که بریتانیا مفهوم «روابط خاص» جدیدی را به آمریکاییها پیشنهاد می‌کرد و همزمان سعی می‌کرد آنها را گمراه کند آیزنهاور را عصبانی کرد. بعد از حمله انگلیس، فرانسه و اسرائیل به مصر، آمریکاییها نقش اساسی و قاطعانه‌ای را در سازمان ملل متحد برای محکوم کردن تجاوز بریتانیا داشتند و

آمریکا را لازم می‌دانست، ولی بر این باور بود که بریتانیا نباید اجازه بدهد که سیاست خارجی آن کشور تحت نفوذ سیاست خارجی آمریکا قرار گیرد. ایدن قبل از اینکه وزیر امور خارجه بعد از جنگ دوم جهان، بشود، تجربه‌های دیپلماتیک داشت. وی در سالهای ۳۸-۱۹۳۵ و ۴۵-۱۹۴۰ وزیر خارجه بود، ولی به عقیده بعضی از همکارانش، «بعضی وقتها رفتار غیر دیپلماتیک داشت، دم‌دمی مزاج بود، اغلب با مردم و اتفاقات کج خلقی می‌کرد و عصبانیت نشان می‌داد.»^(۱۳) ایدن، برخلاف چرچیل، قبول نداشت که همکاری با آمریکا در اولویت سیاست خارجی بریتانیا قرار گیرد. در نطقهای خود، ایدن همیشه اروپا و بازار مشترک المنافع بریتانیا را اول ذکر می‌کرد و در رده دوم، اتحاد اتلانتیک را قرار می‌داد. او بر اهمیت موقعیت بریتانیا به عنوان قلب و مرکز یک امپراتوری کبیر و بازار مشترک المنافع بریتانیا تأکید می‌کرد.

امید همکاری و شراکت بین بریتانیا و آمریکا، یا «روابط خاص» در اثر نقش مسلط ایدن بعد از بیماری چرچیل از بین رفت. بعد از استعفای چرچیل، ایدن به نخست‌وزیری بریتانیا رسید. در زمان نخست‌وزیری ایدن از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۷، و به ویژه به خاطر بحران سوئز در سال ۱۹۵۶ روابط آمریکا و بریتانیا به سردترین نقطه در قرن بیستم رسید. کانال سوئز راه اصلی بین بریتانیا و امپراتوری آن کشور، به خصوص هند، بود. بعد از استقلال هند کانال سوئز باز هم دارای اهمیت بود، زیرا دو سوم نفت تولید شده در



خواستار خروج سریع بریتانیا از خاک مصر شدند. بحران سوئز ۱۹۵۶ انعکاس اختلاف منافع بریتانیا و آمریکا بود به اضافه برخورد شخصیتی بین آنتونی ایدن، نخست وزیر بریتانیا، دوایت آیزنهاور، رئیس جمهور آمریکا، و جان فاستردالس، وزیر خارجه آیزنهاور.

زمانی که مک میلان به قدرت رسید، هرگونه امید ایجاد «روابط خاص» میان بریتانیا و ایالات متحده آمریکا به خاطر بحران سوئز از بین رفته بود. دست کم، قابلیت بریتانیا برای نفوذ در سیاست آمریکا جهت حفظ منافع خود و نیز حفظ آن کشور به عنوان یک قدرت از بین رفته بود. از دید بریتانیا، ایالات متحده قدرتمند بود، ولی هنوز به بلوغ در امور جهان نرسیده بود. بریتانیا بر این باور بود که، بریتانیا ملتی عظیم با تجربیات دیپلماتیک بالاتر می باشد. در سال ۱۹۴۵، یکی از افراد وزارت خارجه بریتانیا که در یک مذاکره طولانی در ارتباط با اخذ وام از آمریکا حضور داشت، نوشت: «در واشنگتن، لرد هالیفاکس در گوش لرد کینز گفت: حقیقت دارد که آنها (آمریکاییها) گونیهای پول دارند، اما ما مغز داریم».^(۱۵)

چرچیل نیز احساس می کرد که وظیفه دارد «به آمریکاییها کمک کند تا راحت تر وارد امور جهان گردند، و می گفت که آمریکا خیلی قدرتمند، ولی بی تجربه و خام است».^(۱۶)

هرولد مک میلان، مانند چرچیل، دورگه بریتانیایی و آمریکایی بود، و رابطه گرمی با آیزنهاور داشت که به دوران جنگ جهانی دوم

برمی گشت، زیرا وی نماینده سیاسی دولت بریتانیا به عنوان وزیر مقیم، در ستاد مشترک قوای آیزنهاور طی سالهای ۴۴-۱۹۴۳ در مدیترانه بود. آیزنهاور اعتماد کامل نسبت به مک میلان در رابطه با «مهارت وی، عمق دیدگاه وی، هوش وی، و قابلیت او در حل موضوعات مشکل».^(۱۷) داشت. آیزنهاور علاقه مند بود که پیچیدگی سیاسی روابط با متحدان آمریکا و همچنین پیچیدگی سیاسی روابط با اتحاد شوروی برای وی توضیح داده شود. بنابراین، مک میلان بهترین و مؤثرترین فرد حزب محافظه کار بریتانیا بود که نخست وزیر شود و روابط از هم گسیخته بریتانیا و آمریکا را احیاء کند.

بنابراین مک میلان، مانند چرچیل، بر این باور بود که احیای «روابط خاص» با ایالات متحده یک امر واجب است. گرچه بریتانیا تکنولوژی ساختن بمب اتمی و بمب هیدروژنی را داشت، و هر دو راهم آزمایش کرده بود، ولی از لحاظ مالی قادر نبود که همچون اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا از آنها استفاده کند. ترس از تهدید اتحاد جماهیر شوروی، و نفوذ کمونیزم در باقیمانده مستعمرات بریتانیا و نیز مستعمرات سابق آن کشور، مک میلان را تشویق به احیای هر چه زودتر روابط عادی با ایالات متحده کرد، همزمان بریتانیا برنامه اعطای استقلال به مستعمرات خود را هم ادامه می داد. سیاست مک میلان در رابطه با اعطای استقلال به مستعمرات بریتانیا در این مقطع نیاز به بررسی دارد.



مک میلان، از انتشار کمونیزم و خطر آنکه مستعمرات در آفریقا به دست کمونیستها بیفتند، بسیار نگران بود، و این موضوع از سال ۱۹۵۷، زمانی که وی به قدرت رسید، ذهن وی را نگران کرده بود. در سال ۱۹۵۹، یکی از مهم‌ترین آرشیوتکتهای سیاست مدرن مستعمره‌گرایی بریتانیا به نام «اندرو کوهن» پیشنهاد کرد که ملی‌گرایی آفریقایی باید تبدیل به مخالفت با کمونیزم بشود. وی در مقاله‌ای نوشت: «اگر ما ملی‌گرایی را با کمونیزم اشتباه بگیریم، بدترین صدمه را خواهیم زد، همکاری موفقیت‌آمیز با ملی‌گرایی بزرگ‌ترین پیروزی در مقابله با کمونیزم در آفریقا می‌باشد».^(۱۸) به پیروی از این فلسفه، مک میلان به روند اعطای استقلال به بقیه مستعمرات، به خصوص در آفریقا، ادامه داد. زمانی که مک میلان کرسی قدرت را در سال ۱۹۶۳ ترک کرد، بازار مشترک‌المنافع (بریتانیا) مدرن تکمیل شده بود. مک میلان، در اتوبیوگرافی خود، راجع به مکالمه‌ای که در یکی از مسافرت‌هایش در سال ۱۹۶۰ به آفریقا داشت صحبت می‌کند. مک میلان می‌گوید که مکالمه‌اش با یکی از باتجربه‌ترین افراد در امور مستعمراتی بود که اکثر وقت خود را صرف خدمات در مستعمرات کرده بود: «از او خواستم به طور رک و راست بگویم که آیا مردم آفریقا آمادگی برای استقلال را دارند یا نه. وی جواب داد البته که آمادگی ندارند، شاید پانزده الی بیست سال دیگر. دست کم پانزده الی بیست سال هم طول می‌کشد تا رهبران آنها آمادگی

پذیرش مسئولیت کامل را پیدا کنند».^(۱۹) مک میلان از فرماندار باتجربه خواست که پاسخ خود را راجع به اینکه پانزده یا بیست سال طول می‌کشد تا مستعمرات آمادگی برای استقلال پیدا کنند واضح‌تر بیان کند. وی گفت: «من استقلال را بلافاصله به آنها می‌دهم. درست است که پانزده یا بیست سال نیاز به یادگیری برای اداره مملکت وجود دارد، ولی اگر آنها این پانزده یا بیست سال را صرف این کار بکنند! اگر به آنها پانزده یا بیست سال وقت بدهیم که صرف یادگیری اداره کردن مملکت بکنند، آنها به جای این کار، وقتشان را صرف شورش و اغتشاش می‌کنند. پس بهتر است که همین حالا به آنها استقلال بدهیم».^(۲۰)

به گفته مک میلان، بحث این فرماندار «بدون جواب است».^(۲۱) طبق نوشته‌های مک میلان، «قضاوت این فرماندار، تنها نبود. تمام افراد با تجربه امور مستعمراتی این طور فکری کردند».^(۲۲) نطق آفریقای جنوبی مک میلان که بعداً صورت گرفت و معروف به «وزش باد تغییر» است، نشان‌دهنده سیاست مستعمراتی وی می‌باشد. مک میلان در نطق خود گفت: «آنچه دولت‌ها در بریتانیا از زمان جنگ جهانی دوم برای استقلال دادن به هند، پاکستان، سریلانکا، مالزی و غنا کرده‌اند، و آنچه که برای نیجریه و کشورهای در شرف استقلال خواهند کرد، همه اینها، ما مسئولیت کامل آن را قبول می‌کنیم. ما این مسئولیت را انجام می‌دهیم با این باور که این تنها راهی است که می‌توان بر اساس آن، آینده

۶۴

بازار مشترک المنافع و جهان آزاد را بر پایه‌هایی محکم، تضمین کرد».^(۲۳) بعد از بررسی سیاست مک‌میلان در رابطه با حفظ منافع بریتانیا، حال بررسی خود را بر اساس سیاست مک‌میلان در رابطه با دفاع از بریتانیا ادامه می‌دهیم. سیاست گسترش اتحاد شوروی باعث شد که مک‌میلان به دنبال دفاع مؤثر و فوری برود تا بتواند بریتانیا و منافع آن را حفظ نماید. راه حل مشخص آن بود که دنباله سیاستی که دولتهای قبلی محافظه کار و کارگر انجام داده بودند پی گرفته شود. به عبارت دیگر، استمرار مفهوم «روابط خاص» چرچیل که مستلزم به وجود آوردن همکاری مجدد با ایالات متحده در ارتباط با سیاست دفاعی و سیاست خارجی بود.

در ماه مارس ۱۹۵۷ مک‌میلان و آیزنهاور در برمودا ملاقات کردند. بعد از تبادل نظرهای صریح و روشن درباره بحران سوئز فضای مذاکرات بین دو رهبر بهتر شد. هر دو نفر تماسهای رده بالا را بین دولتهای خود احیاء نمودند و موافقت کردند که به طور مرتب با یکدیگر در تماس باشند. در واقع در آن ملاقات، مک‌میلان و آیزنهاور اساس روابط اتمی انگلیس و آمریکا را بنا نهادند که تا امروز ادامه دارد. البته در نتیجه توافقات ۴۵-۱۹۴۳، بریتانیا و ایالات متحده جهت تولید سلاحهای اتمی همکاری شده بودند، اما ایالات متحده از اجرای توافقات سر باز زد. با این حال چرچیل و روزولت تصمیم گرفته بودند که جهت ساخت سلاحهای اتمی با یکدیگر تبادل اطلاعات کنند. در ایالات متحده

این نظر شروع به رشد کرد که آمریکا در انحصار چنین سلاحهایی نباید با کسی شریک شود، و قانونی به سرعت به تصویب رسید که جلوی چنین همکاریهایی را بگیرد. این قانون به «قانون مک‌ماهان» معروف بود. در هر حال، بریتانیا به برنامه اتمی خود ادامه داد و در سال ۱۹۵۲، بمب اتم خود را به طور موفقیت آمیزی آزمایش کرد و در سال ۱۹۵۷ هم یک بمب هیدروژنی را منفجر کرد. بنابه نظر وزارت امور خارجه بریتانیا:

«بریتانیا سعی کرد که خود را به حد ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی برساند، اما اینک، در عصر بمب هیدروژن، اگر سعی کنیم که به این مسابقه ادامه دهیم خود را ورشکست می‌نماییم.»^(۲۴)

بنابراین، بریتانیا از عهده فشارهای مالی بر نمی‌آمد. آیزنهاور، از طرف دیگر، همیشه طرفدار همکاری اتمی بریتانیا و آمریکا بود و سعی می‌کرد که از نفوذ خود استفاده کند و جلوی قانون مک‌ماهان را بگیرد. در ملاقات آیزنهاور با مک‌میلان در مارس ۱۹۵۷، وی پیشنهاد همکاری بریتانیا و ایالات متحده را در استراتژی بازدارنده اتمی که می‌بایست در چارچوب ناتو تکامل یابد، ارائه داد. آیزنهاور در مورد چنین همکاری در سال ۱۹۵۳ با چرچیل مشورت کرده بود. علاقه آیزنهاور برای به کارگیری بریتانیا در استراتژی بازدارنده اتمی ایالات متحده در برمودا به خاطر این واقعیت بود که آمریکای خواست موشکهای برد متوسط دارای کلاهکهای اتمی را در جایی مستقر کند که مناسب برای رسیدن



به خاک اتحاد جماهیر شوروی باشند، و بریتانیا بود.

بهاترین نقطه بود. باوجود روابط نزدیک مک میلان با آیزنهاور

و حتی روابط نزدیک تر با کندی، و ایمان قوی به «روابط خاص»، وی، همچون ایدن، از اینکه به واشنگتن وابسته بشود خودداری می کرد، و ملاقات برمودا در ماه مارس ۱۹۵۷ به وجود آمد و قرار شد که ۶۰ موشک میان بُرد به نام تُر (Thor) در بریتانیا مستقر شود. این امر منجر به جایگزین شدن موافقت ۱۹۵۲ چرچیل - ترومن با کنترل مشترک یا سیستم «کالبد دوگانه» شد، به این معنا که موشکها به وسیله هیچ کس نمی توانستند پرتاب شوند به جز پرسنل بریتانیایی، اما کلاهکها در کنترل ایالات متحده می ماندند.

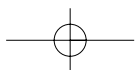
سیستم «کالبد دوگانه» به این معنا بود که هر طرف دارای حق و تو جهت استفاده این سلاح بود. طرفین از این معامله راضی بودند، آمریکا موشکهای خود را نزدیک خاک روسیه مستقر کرده بود، و بریتانیا در موشکهای بازدارنده سهیم شده بود. قرارداد برمودا شروع روابط اتمی ایالات متحده و بریتانیا بود. تا زمانی که

مدت ریاست جمهوری آیزنهاور به پایان رسید، روابط کامل همکاری اتمی بین بریتانیا و ایالات متحده فعال بود.

روابط بین بریتانیا و آمریکا در زمان ریاست جمهوری کندی نزدیک تر هم شد. باوجود بروز اختلاف شدید میان مک میلان و کندی، آنان دوست یکدیگر شدند. در سال ۱۹۶۱ کندی مک میلان را جهت مذاکرات غیررسمی در لندن ملاقات کرد، که این نشانه ای از شروع نزدیک ترین روابط کندی با یک رهبر خارجی

شدیدی هم در بریتانیا و هم در ایالات متحده شد، و مک میلان و کندی را زیر فشارهای قابل ملاحظه ای گذاشت. در بریتانیا اغلب منتقدان بر آن بودند که بریتانیا دارد تبدیل به یک پایگاه برای آمریکا می شود، و در نتیجه تحت نفوذ واشینگتن قرار می گیرد و آسیب پذیری بیشتری پیدا می کند.

با اینکه روابط نزدیک بین رهبران دو کشور وجود داشت، مک میلان هنوز به آمریکاییها اطمینان نداشت و به دنبال قابلیت اتمی مستقل بود، یعنی سیستمی که به وسیله بریتانیا کنترل شود و به بریتانیا تعلق داشته باشد. بنابراین، وی شروع به مذاکراتی کرد که هم در بریتانیا و هم در آمریکا با مخالفت روبرو شد. رابرت مک نامارا، وزیر دفاع کندی، از سیاست قابلیت اتمی مستقل مک میلان انتقاد کرد. بالاخره در ماه دسامبر ۱۹۶۲، در جریان کنفرانسی، ایالات



Africana Publishing Co., 1982), p.34.

3- Ibid, p.34.

4- Ibid.

۵- از نطقی که بی. آگوردون - واکر در ۱۲ اکتبر ۱۹۵۰ در انجمن سلطنتی امپراتوری بریتانیا انجام داد:

Ibid, p. 257-8.

6- Ibid. P. 259.

7- in M.Leifer, **Constrains and Adjustments in British Foreign Policy**, (London: George Allen Unwin, 1972), p.192.

۸- مصاحبه دیوید دیمبلی با جک کلویل در شبکه ۱ تلویزیون BBC، ۱۱ مه ۱۹۸۸.

9- R. Rhodes - James (ed.), **Churchill Speaks: Winston S. Churchill in Peace and War, Collected Speeches, 1897-1963**, (New York: Windward, 1974), p. 880.

10- Ibid.

11- Ibid.

12- Churchill to Eisenhower, 5 April 1953, Prem 11/1074 (PRO), in D.Dimbleby and D. Reynolds, **An Ocean Apart**, (London: BBC Books, Hodder and Stoughton, 1988), p. 205.

13- D. Dimbleby and D. Reynolds, op.cit., p.204.

14- Ibid., pp. 213-214.

15- Ibid., p. 180.

16- Ibid., p. 204.

۱۷- مصاحبه دیوید دیمبلی با ژنرال آندرو گودپستر، رئیس دفتر آیزنهاور و مشاور نزدیک وی در سیاست خارجی، در شبکه ۱ تلویزیون BBC، ۲۵ مه ۱۹۸۸.

18- D. Mclean, **British Foreign Policy Since Suez, 1956-1968**, (London: Hodder and Stoughton, 1967), pp. 138-139.

19- H. Macmillan, **Pointing the Way, 1959-1961**. (London: Memillan, 1972). p. 118.

20- Ibid., p. 119.

21- Ibid.

22- Ibid.

23- Ibid., p. 477.

24- CP (57) 6, 5 Jan.1957, CAB 129/84 (PRO).

متحدہ آمریکا موافقت کرد کہ موشکهای پولاریس را به بریتانیا بفروشد تا از طریق زیردریایی اتمی ساخت بریتانیا پرتاب شوند.

بهایی که بریتانیا در اثر سیاست «روابط خاص» خود با ایالات متحدہ آمریکا پرداخت نمود، مسدودشدن راهش برای ورود به بازار مشترک اروپا، توسط دوگل، رئیس جمهور فرانسه، بود. گفتیم کہ برنامه سوم جهت حفظ

منافع و قدرت بریتانیا، بعد از دو برنامه ذکر شده (اعطای استقلال به مستعمرات و ایجاد روابط خاص با آمریکا)، ورود به بازار مشترک اروپا بود کہ با مخالفت شدید دوگل روبرو شد؛ اوتازمانی

کہ زنده بود، با بریتانیا مخالفت می کرد و راه این کشور را برای ورود به بازار مشترک اروپا محدود می کرد، زیرا بریتانیا را «سفیر» آمریکا در اروپا می دید. بلافاصله بعد از فوت دوگل، بریتانیا

اقدام به ورود به بازار مشترک اروپا کرد. بریتانیا امروزه و همچنان آینده خود را در وابستگی به ایالات متحدہ می داند و «روابط خاص» با آن

کشور، سیاستی است کہ هنوز ادامه دارد و این کشور گام به گام با ایالات متحدہ آمریکا و در پشت سر آن کشور حرکت می کند؛ سیاستی چرچیلی کہ در طول جنگ جهانی دوم و بعد از

آن بنا نهاده شد.

پانوشته ها

1- B. Crick, "Basic Concepts for Political Education", in A. Renwick, **Basic Political Concepts**, (London: Hutchinson, 1980), p. 53.

2- V. Alberti, **Decolonization**, (London: